



مجاز و کاهش

راحله گندمکار^۱

چکیده

مجاز ابتدا به‌عنوان ابزاری در آفرینش آثار ادبی و پس از آن به مثابه یکی از مختصات زبان خودکار در قالب رویکردهای متعدد مورد مطالعه قرار گرفته است. این فرایند را برخلاف تعریف سنتی‌اش، نمی‌توان کاربرد واژه‌ای در معنی غیر اصلی‌اش یا در معنی واژه‌ای دیگر دانست. نگارنده نوشته حاضر می‌کوشد به کمک نمونه‌هایی از زبان خودکار فارسی نشان دهد که آنچه تحت عنوان «مجاز» بر حسب سنت و به‌ویژه در قالب معنی‌شناسی واژگانی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، گونه‌ای از کاربرد فرایند «کاهش» است که اتفاقاً موارد بسیار گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد و آنچه تاکنون تحت عنوان مجاز مطرح شده است، تنها بخشی از عملکرد این فرایند را می‌نمایاند. ما اساساً چیزی به نام مجاز در قالب سنتی‌اش نداریم؛ به عبارت دیگر، نمی‌توانیم به وجود مجاز همزمانی قابل باشیم.

کلیدواژه‌ها: درک، کاهش، مجاز.

مقدمه

مطالعه مجاز^۱ به مثابه یکی از مهم‌ترین فرایندهای تغییر معنی در زبان، از قدمتی بسیار طولانی برخوردار است. این پدیده در ابتدا در قالب نوعی ابزار مورد بررسی قرار می‌گرفت که قرار بود صرفاً در خدمت خلق آثار ادبی باشد. پس از گذشت سال‌ها، معنی‌شناسان متعددی در قالب رویکردهای مختلف این واقعیت را مطرح کردند که «مجاز» یکی از مهم‌ترین مختصه‌های شناخت انسان است و کاربرد وسیعی در مکالمات روزمره سخنگویان دارد. به عبارت ساده‌تر، «مجاز» یکی از ویژگی‌های زبان خودکار به حساب می‌آید. نکته قابل توجه این است که تعریفی که از دیرباز تا کنون در باب مجاز به دست داده شده و آن را فرایندی بر مبنای «مجاورت»^۲ معرفی کرده، همواره مشکلاتی را پیش روی معنی‌شناسان قرار داده است. به عبارت دیگر، تعریف مجاز به آن شکلی که در رویکردهای واژگانی به معنی به دست داده شده، نتوانسته تبیین مطلوبی از عملکرد مجاز در زبان به دست دهد.

در نوشته حاضر برآنیم تا ضمن معرفی آنچه تاکنون تحت عنوان «مجاز» مطرح شده است، به ارائه تبیین بدیلی برای این فرایند در زبان پردازیم. برای این منظور، در بخش بعد پیشینه‌ای از مطالعه «مجاز» را ارائه خواهیم کرد تا معلوم شود این فرایند از ابتدا تا به امروز در چه قالبی مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش سوم، به بررسی مفهوم «درک»^۳ می‌پردازیم؛ مفهومی که قرار است بنیان نظری رویکرد جدیدی را پیش رویمان قرار دهد تا به کمک آن از عهده تبیین پدیده‌های زبانی برآییم. در بخش چهارم، به طرح مفهومی به نام «کاهش»^۴ می‌پردازیم؛ فرایندی که به روشنی می‌تواند تبیین مورد نظرمان را از آنچه تا کنون «مجاز» نامیده شده است، به دست دهد و زمینه لازم را برای بحث در باب رابطه مجاز با کاهش در بخش پنجم فراهم آورد. در بخش ششم، از مباحث مطرح در این نوشته نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

مجاز

مطالعه مجاز در دوره باستان در اروپا به ارائه تعریفی از «مجاز» و طبقه‌بندی ساده‌ای از انواع آن خلاصه می‌شد. ارسطو «مجاز» را کاربرد نام چیزی به جای چیز دیگر می‌دانست و آن را به انواع محدودی تقسیم می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۴۳: ۹۰). مطالعه آثار به جای مانده از آن دوره نشان می‌دهد که در تمامی آن دوران، متفکران به تقلید از آرای ارسطو و تکرار تعریف ارائه شده از سوی او در باب مجاز می‌پرداختند. چنین به نظر می‌رسد که تخطی از آرای ارسطو سبب می‌شده تا مطالعات این چینی «غیرعلمی» محسوب شوند. روند مطالعه مجاز در قرون وسطی نیز به همین شکل ادامه یافت. در قرون وسطی، «مجاز» هنوز هم یکی از صناعات ادبی به حساب می‌آمد. در این زمان نیز آنچه در قالب «مجاز» به مثابه فرایندی در زبان مطرح

1. metonymy
2. adjacency
3. perception
4. decreasing

می‌شود، تماماً با تقلید از آرای متفکران دوران باستان و در قالب کاربرد واژه‌ای در معنی غیرحقیقی‌اش به پیش می‌رود (صفوی، ۱۳۸۳).

بر اساس اطلاعات موجود، ابو عبیده معمر بن المثنی (متوفی ۲۸۰ ه. ق.) نخستین کسی است که اصطلاح «مجاز» را در کتاب *مجاز القرآن* مطرح می‌کند. او ۳۸ نوع مجاز را در این نوشته‌اش برمی‌شمرد که در قرآن به کار رفته‌اند. او این آرایه را در قالب کاربرد لفظ در غیر معنی حقیقی‌اش معرفی کرده است (صفوی، ۱۳۹۱ الف: ۸۸). در سنت مطالعات ادب فارسی، آرایه «مجاز» به‌عنوان شگردی ادبی در «فن بیان»، در قالب کاربرد واژه‌ای در غیر معنی اصلی‌اش مطرح می‌شد (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۴۰) و متخصصان مطالعات ادبی، آن را صنعتی ادبی به حساب می‌آوردند. این نگرش سبب شده بود تا «مجاز» بخش گسترده‌ای از «فن بیان» را به خود اختصاص دهد و با توجه به رابطه معنایی بین واحد موجود در جمله و واحد غایب طبقه‌بندی شود. در چنین شرایطی، بین معنی حقیقی یا اصلی و معنی مجازی یا ثانوی، رابطه‌ای به نام «علاقه» مطرح می‌شود که به کمک آن می‌توان معنی ثانوی را درک کرد (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۲-۲۸). این رابطه یا همان «علاقه» انواع مختلفی را دربرمی‌گیرد که «علاقه کلیت و جزئیت»، «علاقه ظرف و مظلوف»، «علاقه لازمیت و ملزومیت»، «علاقه سببیت»، «علاقه عموم و خصوص»، «علاقه ماکان و مایکون»، «علاقه جنس»، «علاقه موصوف و صفت»، «علاقه مضاف و مضاف‌الیه»، «علاقه مجاورت»، «علاقه تضاد» و «علاقه تشابه» از جمله مهمترین انواع آن به شمار می‌روند (کزازی، ۱۳۶۸). هر چند متخصصان ادب فارسی، برای معرفی هر یک از این علاقه‌ها، نمونه‌هایی از اشعار و متون ادبی زبان فارسی را نمونه آورده‌اند، اما با کمی دقت در مکالمات روزمره سخنگویان فارسی‌زبان به روشنی درمی‌یابیم که این نوع علاقه‌ها را در زبان خودکار نیز می‌توان مشاهده کرد. به‌عنوان نمونه‌هایی از انواع علاقه‌هایی که در اینجا نام بردیم، می‌توانیم به جمله‌های ۱ تا ۱۲ اشاره کنیم:

۱. پنجره [= شیشه پنجره] خیلی لک شده.
۲. اتاق [= هوای اتاق] ات خیلی سرده!
۳. کبریت [= آتش کبریت] باعث شد اینجا بسوزه.
۴. آتش [= فندک] داری؟
۵. شاه [= محمدرضا شاه] از ایران فرار کرد.
۶. کیک [= آنچه قرار است کیک شود] رو خوب با همزن بزن تا حسابی پف کنه.
۷. زمستون، پشمی [= لباس پشمی] تنت کن.
۸. پر رو [= آدم پر رو]! بیشتر از سهم خودت برندار.
۹. شمعدانی [= گلدان شمعدانی] رو بگذار کنار پنجره.
۱۰. مامان می‌شه بریم آلاکُنگ [= پارک]؟
۱۱. آخه عاقل [= بی‌عقل]، آدم گوشت رو می‌گذاره کنار بخاری؟
۱۲. خدا کنه امشب آنتن نیاد مهمونی که اصلاً خوش نمی‌گذره.

بر حسب سنت مطالعات ادبی، در نمونه ۱، منظور گوینده از بیان «پنجره»، «شیشه پنجره» است که به شکل مجازی در جمله آمده است؛ به عبارت دیگر، گوینده «کل» را در جمله ذکر کرده، اما منظورش «جزء» بوده است. این علاقه تحت عنوان «ذکر کل و اراده جزء» معرفی شده است. در جمله ۲، گوینده به شکل مجازی از واژه «اتاق» استفاده کرده است و منظورش «هوای اتاق» بوده است. در اینجا شاهد نوع دیگری از علاقه تحت عنوان «ذکر ظرف و اراده مطروف» هستیم. در دیدگاه سنتی، گوینده جمله ۳، واژه «کبریت» را به مثابه «لازم» در جمله به کار برده است، اما منظورش بیان «آتش کبریت» است که «ملزوم» به حساب می‌آید. این نوع علاقه، «ذکر لازم و اراده ملزوم» نام دارد. در نمونه ۴ با نوع دیگری از علاقه به نام «علاقه سببیت» و به عبارت دقیق‌تر، «ذکر معلول و اراده علت» سروکار داریم؛ منظور گوینده از «آتش»، «فندک» است. به عبارت دیگر، گوینده معلول را در جمله ذکر کرده تا شنونده آن را در معنی علت دریابد. در جمله ۵، شاهد نوعی علاقه به نام «علاقه عموم و خصوص» و به عبارت دقیق‌تر، «ذکر عام و اراده خاص» هستیم. گوینده این جمله، «شاه» را به عنوان یک واژه عام در معنی «محمدرضا شاه» به طور خاص به کار برده است. جمله ۶ نمونه‌ای از «علاقه ماکان و مایکون» است؛ شرایطی که در آن، گوینده از وضعیت آینده چیزی صحبت می‌کند. به عبارت ساده‌تر، گوینده از «کیک»ی صحبت می‌کند که در حال حاضر «کیک» نیست و قرار است در آینده «کیک» بشود. این نوع مجاز را «ذکر مایکون و اراده ماکان» می‌نامند. در نمونه ۷، جنس چیزی به جای نام خود آن چیز به کار رفته است و ما با نوعی مجاز به نام «علاقه جنس» روبه‌رویم. در مثال ۸، گوینده صفتی را در معنی موصوف به کار برده است؛ این نوع را «علاقه موصوف و صفت» می‌نامند. در جمله ۹، گوینده مضاف‌الیه را در معنی مضاف به کار برده و مجازی تحت عنوان «ذکر مضاف‌الیه و اراده مضاف» شکل گرفته است. در نمونه ۱۰، شاهد نوعی مجاز به نام «علاقه مجاورت» هستیم. در این رابطه معنایی، واژه‌ای به دلیل مجاورت با واژه دیگر به جای واژه اصلی به کار می‌رود (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۷). در جمله ۱۱، واژه «عاقل» در معنی متضادش به کار رفته و «علاقه تضاد» را شکل داده است. در جمله ۱۲، واژه «آنتن» بر حسب تشابه‌اش با واژه «خبرچین» به جای آن در جمله قرار گرفته و «علاقه تشابه» را به وجود آورده است. با توجه به نمونه‌های ۱ تا ۱۲ کاملاً روشن است که کاربرد مجاز به مثابه ابزاری معنایی در زبان خودکار، از بسامد وقوع بسیار بالایی برخوردار است و نمی‌توان آن را صرفاً به عنوان شگردی ادبی تلقی کرد.

در حوزه مطالعات معنی‌شناسی نیز می‌توان مجاز را به مثابه فرایندی در نظر گرفت که در گذر زمان در رویکردهای متعدد معنی‌شناسی واژگانی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. «معنی‌شناسی واژگانی» نوعی از مطالعه معنی است که در آن واحد مطالعه «واژه» به حساب می‌آید. معنی‌شناسی واژگانی در میانه قرن نوزدهم میلادی شکل گرفت و در گذر زمان، در قالب دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی نظیر «معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی»، «معنی‌شناسی ساختگرا»، «معنی‌شناسی زایشی‌گرا»، «معنی‌شناسی نوساختگرا» و «معنی‌شناسی شناختی» مطرح و بررسی شد. هر یک از این دیدگاه‌ها بر مبنای بنیان‌های نظری مشخصی به مطالعه معنی واژه در زبان‌شناسی پرداخته‌اند. تعاریف و طبقه‌بندی‌های متعددی از سوی متخصصان تاریخی-

فقه‌اللغوی نظیر واگ^۱ (۱۹۰۸)، نوروپ^۲ (۱۹۱۳)، پاول^۳ (۱۹۲۰)، و انول^۴ (۱۹۲۵) ارائه شد. معنی‌شناسان ساختگرا و نوساختگرا فرایند «مجاز» را چندان مورد مطالعه قرار ندادند؛ در این میان، اولمان^۵ به‌عنوان یکی از ساختگرایان، «مجاز» را در قالب تفکیک دال و مدلول یک نشانه و اتصال دال یک نشانه به مدلول نشانه دیگر بر اساس «مجاورت» می‌دانست (گیررتس^۶، ۲۰۱۰: ۶۳).

در معنی‌شناسی شناختی، «مجاز» از جمله ویژگی‌های بنیادین شناخت محسوب می‌شود که زیربنای شکل‌گیری مقولات شناختی متعدد در انسان است. در این دیدگاه، بر خلاف نگرش کلاسیک، نخستین عملکرد مجاز، نقش ارجاعی آن نیست. در واقع مجاز، رابطه مفهومی «X به جای Y» را نشان می‌دهد. نکته مهمی که در باب ویژگی‌های مجاز از سوی لیکاف^۷ و جانسون^۸ مطرح شد، این بود که مجاز از طریق پیوندهای سببی یا فیزیکی برانگیخته می‌شود؛ این همان چیزی است که بر حسب سنت، «مجاورت»، یعنی رابطه نزدیک یا مستقیم بین دو چیز، نام گرفته است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰).

معنی‌شناسان شناختی‌ای نظیر لیکاف و ترنر^۹ بر این باورند که در جریان فرایند مجاز چیزی به جای چیز دیگری به کار می‌رود، آن هم زمانی که آن دو چیز درون یک عالم^{۱۰} قرار گرفته باشند. همین واقعیت، این مسئله را توجیه می‌کند که چرا یک رابطه مجازی بر مبنای مجاورت یا نزدیکی مفهومی استوار است. بر این اساس، مجاز فرایندی شناختی به حساب می‌آید که طی آن یک واحد مفهومی، به نام «وسیله»، امکان دسترسی ذهنی به واحد مفهومی دیگری به نام «هدف» را درون یک «عالم» یا یک «الگوی شناختی آرمانی شده»^{۱۱} میسر می‌کند (ایوانز و گرین^{۱۲}، ۲۰۰۶: ۳۱۲). معنی‌شناسان شناختی، استعاره را شرایطی می‌دانستند که در آن دو عالم مبدأ و مقصد نقش دارند، در حالی که در مجاز صرفاً یک عالم است که مفهوم وسیله و مفهوم هدف را دربرمی‌گیرد (همانجا). تمایز میان استعاره و مجاز از طریق قایل شدن به تعداد عالم‌ها سبب بروز مشکلاتی می‌شد، از جمله این که امکان تشخیص قطعی و تعیین دقیق تعداد عالم‌ها همواره ممکن نبود و به این دلیل، تفکیک استعاره از مجاز در بسیاری از موارد میسر نبود. همپوشی استعاره و مجاز در قالب تعریفی که ارائه شده بود، معنی‌شناسان شناختی را بر آن داشت تا بار دیگر تمایز میان استعاره و مجاز را با توجه به همان ملاک سنتی «شباهت» و «مجاورت» استوار گردانند و بر این اساس، مجاز فرایندی بر مبنای «مجاورت» معرفی شد.

1. A. Wagg
2. K. Nyrop
3. H. Paul
4. G. Esnault
5. S. Ullmann
6. D. Geeraerts
7. G. Lakoff
8. M. Johnson
9. M. Turner
10. domain
11. Idealized Cognitive Model (ICM)
12. Evans & Green

مطالعه عملکرد مجاز در میان معنی‌شناسان شناختی با اختلاف نظرهای متعددی همراه بوده است، اما از جمله مهم‌ترین انواع مجاز که در معنی‌شناسی شناختی مطرح شده‌اند، عبارتند از «تولیدکننده به جای محصول / تولیدشده»، «مکان به جای رخداد»، «مکان به جای نهاد»، «جزء به جای کل»، «کل به جای جزء»، و «معلول به جای علت» (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۱۳-۳۱۴).

اگر قرار باشد ما «مجاورت» را به‌عنوان عامل اصلی عملکرد مجاز در نظر بگیریم، با مشکلات متعددی روبه‌رو می‌شویم. هر چند در این مختصر امکان طرح تمامی این ایرادها وجود ندارد، اما با در نظر گرفتن نمونه ۱۳ می‌توان به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرد:

۱۳. ماشین [= لاستیک ماشین] رو ببر مکانیکی، پنچرگیری کن.

بر حسب سنت مطالعه مجاز، در جمله ۱۳، «ماشین» بر مبنای «مجاورت» در معنی «لاستیک ماشین» به کار رفته است. این همان نوع مجازی است که تحت عنوان «علاقه کلیت و جزئیت» از آن یاد کردیم.

در تمامی رویکردهای معنی‌شناسی تا به امروز، واحد مطالعه معنی، «واژه» بوده است. بر این اساس، ما صرفاً با در نظر گرفتن واژه «ماشین» در جمله ۱۳ باید دریابیم که منظور گوینده، «لاستیک ماشین» است. حال، پرسش این است که اگر قرار باشد، «مجاورت» عامل اصلی بروز مجاز در زبان باشد، ما چرا «موتور»، «بدنه»، «صفحه کلاچ»، «صندلی» و غیره را از کاربرد «ماشین» در این جمله درک نمی‌کنیم و فقط معنی «لاستیک» را درمی‌یابیم؟ مگر مفهوم «مجاورت» در مورد «موتور»، «بدنه»، «صفحه کلاچ»، «صندلی» و سایر اجزای ماشین امکان طرح نمی‌یابد؟ نکته اینجاست که ما معنی هر واژه را با در نظر گرفتن سایر واحدهای سازنده جمله درمی‌یابیم و نه صرفاً یک واژه. به عبارت دیگر، درک معنی هر واژه در جمله باید با توجه به معانی سایر واحدهای هم‌نشین با آن واژه صورت گیرد، در غیر این صورت، به کمک «مجاورت» نمی‌توان این فرایند را توضیح داد. برای توضیح بیشتر در باب مفهوم «درک»، در بخش بعد به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

درک

پاسخ به پرسش‌هایی مانند اینکه انسان چگونه دنیای پیرامون‌اش را درک می‌کند و از درکی به درک دیگر می‌رسد و برای رسیدن به این درک به چه ابزارهایی نیاز دارد، ما را در مسیری قرار می‌دهد که بتوانیم مبنای درک زبان و تمامی پدیده‌های معنایی، از جمله مجاز را دریابیم. آگوست کُنت، فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم، بر این باور است که علم انسان محدود به مشاهدات و تجربیات اوست و آنچه در دانشی ارائه می‌شود باید مورد تأیید سایر علوم نیز باشد. بر این اساس، ما باید تعریفی را از «درک» به دست دهیم که تمامی دانشمندان علوم مختلف نظیر عصب‌شناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، شیمی و غیره آن را مورد تأیید قرار دهند. روان‌شناسان و عصب‌شناسان از دیرباز، اصول و مکانیسم‌های عصبی را مورد پژوهش قرار

داده‌اند که پایه‌های درک را تشکیل می‌دهند. آنچه ما درک می‌کنیم، در مغزمان انبار می‌شود (جکندوف^۱، ۲۰۰۲: ۳۰۷). درک ما از نوع «درک انسانی» است و از ماهیت زیستی ثابتی برخوردار است، آن هم به این دلیل که در طول زمان، انسان دچار تغییر زیستی‌ای نشده که به موجود دیگری تحول یابد.

ما ابتدا جهان اطراف و پدیده‌های مختلف را درک می‌کنیم و سپس بر مبنای این درک و بر حسب «انتخاب» و «ترکیب» دست به آفرینش می‌زنیم. این آفرینش می‌تواند چیزهای متعددی، از جمله زبان و تولید گفتار را شامل شود. ما از ابتدای تولدمان آگاهانه یا ناآگاهانه شروع به کسب اطلاعات مختلف در تمام زمینه‌ها می‌کنیم. در این میان، ابزارهای متعددی مثل حواس پنجگانه، تجربیات دیگران، و قیاس به کسب این طلاعات کمک می‌کنند. آگاهی‌های جدید می‌توانند اطلاعات پیشین‌مان را تغییر دهند و سبب گسترده‌تر شدن گستره آن شوند. در واقع، ما به کمک حواس‌مان از پدیده‌های جهان خارج، گزاره‌هایی شرطی در حافظه‌مان ذخیره می‌کنیم. هر یک از این گزاره‌ها که می‌توان آن را p نامید به اطلاعاتی پیوند خورده‌اند که q نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر، رابطه بین این گزاره‌ها و اطلاعات مرتبط با آن‌ها به صورت گزاره‌های شرطی در قالب عبارت «اگر p ، آنگاه q » قابل نمایش است؛ $p \rightarrow q$ یعنی ما از هر گزاره به اطلاعات مربوط به آن گزاره می‌رسیم. $p \rightarrow q$ ها اکتسابی و قابل تغییرند و با گذشت زمان بر تعدادشان افزوده می‌شود و ممکن است کاملاً شخصی باشند. درک هم به همین ترتیب در مغز انسان رخ می‌دهد؛ یعنی من وقتی بتوانم از یک p به q مربوط به آن برسیم، آن چیز را درک کرده‌ام. به طور کلی، تمام دانش انسان بر پایه همین $p \rightarrow q$ ها شکل می‌گیرد و دانش زبانی ما نیز از این مقوله مستثنی نیست. به عبارت دیگر، اهل زبان با داشتن $p \rightarrow q$ های مشترک می‌توانند با هم ارتباط برقرار کنند. بنابراین در گام نخست، چنین دیدگاهی به هیچ وجه نمی‌تواند دانش زبانی و دانش دایرة المعارفی را مستقل از یکدیگر قرار دهد. تاکنون نیز نه از منظر عصب‌شناسی و نه از منظر زیست‌شناسی هیچ نمونه‌ای مطرح نشده است که بر حسب آن بتوان ادعا کرد، این دو دانش در دو جایگاه مختلف از مغز ثبت می‌شود. به این ترتیب، درک را می‌توان آگاهی از اطلاعات حسی و استنتاج این اطلاعات دانست. خردگرایی‌مانند کانت (۱۷۸۸)^۲ و تجربه‌گرایی‌مانند هیوم (۱۷۴۸)^۳ و بارکلی نیز این مطلب را تأیید می‌کنند. (صفوی، ۱۳۸۹). اگر قرار باشد، دانش درون‌زبانی را از دانش برون‌زبانی‌مان متمایز بدانیم، باید بتوانیم صرفاً با تکیه بر دانش درون‌زبانی‌مان، معنی تمام جملات را به طور کامل درک کنیم. این در شرایطی است که بدون در نظر گرفتن دانش برون‌زبانی‌مان، درک معنی جمله‌ای نظیر ۱۴ امکان‌پذیر نیست.

۱۴. چون بیمه طلایی داشتیم، تونستیم آقا جان رو عمل کنیم.

1. R. Jackendoff
2. Critique of Practical Reason (Kritik der praktischen Vernunft)
3. An Enquiry Concerning Human Understanding

از نیمه دوم قرن نوزدهم تا دهه نخست قرن بیست و یکم، واحد مطالعه معنی «واژه» بوده است. هر چند باور به وجود معنی یا معانی ثابت و از پیش معلوم برای واژه‌ها، در نهایت سبب شده است تا رویکردهای واژگانی به شکل‌های مختلف نتوانند تبیین صحیحی از عملکرد معنی ارائه دهند. در این دسته از نظریه‌ها، بی‌نشان‌ترین و پرکاربردترین معنی هر واژه، به مثابه معنی اصلی آن واژه در نظر گرفته می‌شود. چنین باوری سبب شده تا نوعی معنی‌شناسی خرد و تقلیل‌گرا مطرح شود، در حالی که برای به دست دادن تبیین مطلوبی از چگونگی عملکرد معنی باید در قالب نوعی معنی‌شناسی کلان عمل کنیم.

باور به مطالعه تقلیل‌گرای معنی در حوزه معنی‌شناسی واژگانی، سبب می‌شود تا ما واژه‌ها را همواره دارای معنی ثابت بدانیم و معتقد باشیم که تعبیر هر جمله از طریق ترکیب واحدهای هم‌نشین در جمله و بر حسب قواعد ترکیب‌پذیری معنایی صورت می‌گیرد. با در نظر گرفتن چنین نگرشی، در مطالعه معنی با مشکل مواجه می‌شویم. در واکنش به این نارسایی‌ها بود که برخی معنی‌شناسان شناختی نظیر ایوانز به شکلی افراطی اعلام کرد که واژه‌ها اساساً خارج از بافت فاقد معنی‌اند (ایوانز، ۲۰۰۶؛ ۲۰۰۹).

برای ارائه راهکار مناسبی در این شرایط، باید واحد مطالعه معنی را «جمله» در نظر گرفت. در واقع، هر چند واژه‌ها در زبان دارای معنی‌اند، اما تا زمانی که در بافت جمله قرار نگرفته‌اند، معنی‌دار به حساب نمی‌آیند (صفوی، ۱۳۸۹). نکته مهمی که در اینجا باید مد نظر قرار داد، فرایند «انتقال معنایی» است. با در نظر گرفتن دو محور جانشینی و هم‌نشینی معرفی شده از سوی سوسور و فرایند انتخاب و ترکیب، به آن شکلی که مد نظر یاکوبسن (۱۹۷۱) بود، می‌توان از فرایند «انتقال معنایی» سخن به میان آورد که در درک جملات روزمره زبان و به ویژه در عملکرد استعاره و مجاز نقش مهمی را ایفا می‌کند. نمونه‌های ۱۵ و ۱۶ را در نظر بگیرید:

۱۵. امیدواریم آقا هر چه زودتر ظهور کند.

۱۶. آقا امروز در نماز جمعه سخنرانی کرد.

ما معنی «آقا» را در نمونه‌های ۱۵ و ۱۶، صرفاً در سطح جمله می‌توانیم درک کنیم، آن هم به این دلیل که واژه‌ها روی محور هم‌نشینی در ترکیب با هم قرار گرفته‌اند. در چنین شرایطی، معنی هر واژه به معنی واژه‌های هم‌نشین انتقال پیدا می‌کند و درک در سطح جمله امکان‌پذیر می‌شود. انتقال معنایی در بسیاری از جملات، اساساً باعث بروز «حشو»^۱ در جمله می‌شود؛ این مسئله سبب می‌گردد تا برخی از سازه‌ها را در جمله ذکر نکنیم. چنین فرایندی «کاهش» نامیده می‌شود که ما در بخش بعد به بررسی آن خواهیم پرداخت.

فرایند کاهش

در این بخش می‌کوشیم، در قالب نگرشی ادراکی، فرایندی را مورد بررسی قرار دهیم که در سنت مطالعات ادب فارسی، همواره در قالب «حذف»^۲ معرفی شده است. در واقع، ما باید از دو نوع فرایند مختلف و تا

1. redundancy

2. deletion

حدودی مشابه سخن به میان آوریم که هر یک به شکلی متفاوت در درک معنی دخیل‌اند. «کاهش» و «حذف» دو فرایند مهم در مطالعات معنایی به حساب می‌آیند که در این میان، «کاهش» نقش بنیادینی در تبیین عملکرد مجاز ایفا می‌کند. در ادامه به بررسی این دو فرایند می‌پردازیم تا تفاوت‌شان را با یکدیگر معلوم کنیم.

«حذف» از جمله فرایندهایی است که از دیرباز در زبان‌شناسی و سنت مطالعات ادب فارسی مطرح بوده است. برای آشنایی با این فرایند می‌توان از تعاریف متعددی بهره گرفت که از سوی برخی زبان‌شناسان در فرهنگ‌های تخصصی زبان‌شناسی ارائه شده است. برای نمونه، در فرهنگ زبان‌شناسی کمبریج، «حذف» به مثابه فرایندی در نحو معرفی شده است که بخشی از ساخت نحوی در قالب سازه A را حذف می‌کند، در شرایطی که سازه معادلی در قالب B در ساخت مورد نظر وجود دارد. B معمولاً پیش‌تر از A در آن ساخت ظاهر می‌شود. معادل فارسی مثالی که در این مرجع برای «حذف» می‌توان ذکر کرد، به این شکل است:

۱۷. مادرم از من خواست تا نامه را پُست کنم و من هم [نامه را] پست کردم.

آنچه درون قالب قرار گرفته، سازه A است که از ساخت حذف شده است (براون و میلر^۱، ۲۰۱۳: ۱۲۶). در حوزه مطالعات سنتی در باب ادب فارسی نیز فرایند «حذف»، از قلم افتادن مسندلیه یا مسند در جمله محسوب می‌شد و انواع مختلفی نظیر «حذف مسندلیه به قرینه لفظی»، «حذف مسندلیه به قرینه معنوی»، «حذف مسند به قرینه لفظی»، «حذف مسند به سبب تنگنای سخن»، «حذف مسند در نقل قول از گوینده غایب»، «حذف مسند برای ایجاز»، و «حذف مسند پس از واو عطف» را دربرمی‌گرفت (عباسپور، ۱۳۷۶: ۵۲۵-۵۲۶). هر چند در این نوشته، جایی برای معرفی این طبقه‌بندی‌ها و بحث در باب انواع این حذف‌ها نیست، اما نمونه‌های متعدد ارائه شده از سوی این دستوریان نشان می‌دهد که چنین دسته‌بندی‌هایی از اعتبار لازم برخوردار نیستند و در بسیاری از موارد ضمن داشتن همپوشی با هم، طبقه‌بندی‌های دقیق و معتبری به دست نمی‌دهند.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که بر مبنای نگرش زبان‌شناسان و دستورنویسان، «حذف» عبارت است از فرایندی که بر جمله اصلی عمل می‌کند و سبب کنار گذاشتن یک یا چند سازه آن جمله می‌شود. به باور اینان، ساخت تازه‌ای که بعد از حذف به دست داده می‌شود، از یک یا چند سازه محذوف برخوردار است که یا از طریق بافت درون‌زبانی و یا از طریق بافت برون‌زبانی قابل تشخیص است. حذف با توجه به بافت درون‌زبانی و برون‌زبانی همان چیزی است که در پژوهش‌ها تحت عناوین «حذف به قرینه لفظی»^۲ و «حذف به قرینه معنوی»^۳ از آن یاد شده است. در چنین شرایطی، پرسش دیگری قابل طرح می‌نماید و آن اینکه منظور از جمله اصلی چیست؟ نمونه‌های ۱۸ تا ۲۰ را در نظر بگیرید.

۱۸. ظرف‌های [کثیف] توی آشپزخانه را بشور.

1. Brown and Miller

2. deletion

3. ellipsis

۱۹. ظرف‌ها [ی کثیف توی آشپزخانه] را بشور.

۲۰. ظرف‌ها [ی کثیف توی آشپزخانه را بشور].

تصور کنید، فردی هر یک از جملات ۱۸ تا ۲۰ را خطاب به شما بیان کند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در تمامی این نمونه‌ها، بخشی از جمله درون قلاب قرار گرفته است؛ به این معنی که گوینده آن واژه یا واژه‌ها را به زبان نیاورده است. با شنیدن جمله ۱۸، به خوبی درمی‌یابید که از شما چه چیزی خواسته شده است، بنابراین طبق گفته گوینده عمل می‌کنید. واژه «کثیف» در این جمله از قلم افتاده است، اما شما به خوبی درمی‌یابید که باید ظرف‌های کثیف را بشویید. در چنین شرایطی، ما با فرایند «کاهش» روبه‌رویم. به عبارت دیگر، عدم حضور این واحد در درک معنی مورد نظر گوینده خللی وارد نمی‌کند. همین اتفاق در مورد جمله ۱۹ نیز رخ می‌دهد. به این معنی که وقتی شما جمله ۱۹ را می‌شنوید، با اینکه واحدهای «کثیف توی آشپزخانه» در جمله نیامده‌اند، اما منظور گوینده را به خوبی درک می‌کنید و درمی‌یابید که از شما چه کاری خواسته است. بنابراین در این نمونه نیز فرایند کاهش رخ داده است. حال، جمله ۲۰ را در نظر بگیرید. با شنیدن واژه «ظرف‌ها»، امکان درک معنی مورد نظر گوینده وجود ندارد. در چنین حالتی ممکن است واکنش به گفته گوینده پرسش‌هایی نظیر «ظرف‌ها، چی؟» یا «خب، چه کار کنم؟»، یا هر پرسش دیگری را مطرح کنید تا به معنی مورد نظر او برسید. به این ترتیب می‌بینید که نوع حذفی که در جمله ۲۰ رخ داده، کاملاً متفاوت از نمونه‌های ۱۸ یا ۱۹ است. شنونده جمله ۲۰ نمی‌تواند به راحتی معنی مورد نظر گوینده را درک کند. به عبارت ساده‌تر، حذف واحدهای درون قلاب از جمله ۲۰، در درک مخاطب اختلال ایجاد می‌کند؛ در این نمونه ما با «حذف» روبه‌رویم.

وقتی واحد یا واحدهایی از جمله کنار گذاشته شوند، در حالی که در درک معنی جمله تأثیرگذارند، ما با فرایند «حذف» سروکار داریم. «حذف» اطلاعات معنایی مورد نیاز مخاطب را در جمله از میان می‌برد و سبب اختلال در درک می‌شود. در چنین شرایطی، ممکن است جمله با ابهام معنایی نیز همراه شود (صفوی، ۱۳۹۱: ۴۸۳-۵۲۴). به‌عنوان نمونه‌هایی از حذف که باعث بروز ابهام معنایی در جملات شده‌اند، می‌توان به مثال‌های ۲۱ تا ۲۴ اشاره کرد:

۲۱. اقامت [گرفتن] خاله‌ام خیلی طول کشید.

۲۲. [پدرم] زمستان برمی‌گردد.

۲۳. [او] امسال هم رفت.

۲۴. عمویم نمی‌تواند [روی تخت] بخوابد.

حذف در تمامی مثال‌های ۲۱ تا ۲۴ سبب بروز ابهام معنایی شده است. اگر واحدهای درون قلاب در هر یک از این جملات کنار گذاشته شوند، دیگر معنی مورد نظر گوینده تعبیر نخواهد شد. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که حذف این واحدها سبب مخدوش شدن اطلاعات معنایی جمله می‌شود و بر درک معنی تأثیرگذار است. این در شرایطی است که در مجموعه وسیعی از جملات زبان خودکار فارسی، «حذف» واحدها هیچ تأثیری بر درک معنی نمی‌گذارد. جملات ۲۵ تا ۲۸ از این دسته‌اند:

۲۵. [ما] داریم ناهار می‌خوریم.

۲۶. پدر بزرگم [در] روستا زندگی می‌کند.

۲۷. [آب] سماور دارد قُل می‌زند.

۲۸. [موی] سرم را لوسیون زدم.

با نگاهی به نمونه‌های ۲۵ تا ۲۸ متوجه تفاوت عمده‌ای می‌شویم که میان این جملات از یک سو و جملات ۲۱ تا ۲۴ از سوی دیگر وجود دارد. در تمامی جملات ۲۵ تا ۲۸ عدم حضور واحدهای درون قلاب، خدشه‌ای در درک معنی وارد نمی‌کند و مخاطب با شنیدن جمله بدون حضور آن واحدها به درک معنی می‌رسد. ادعایی که ممکن است در باب تبیین درک معنی در دو جمله ۲۵ و ۲۶ مطرح شود این است که در این دو جمله، ما به ترتیب با حذف «فاعل» و حرف اضافه «در» به مثابه بخشی از متمم دری روبه‌رویم. به عبارت دیگر، از آن‌جا که در جمله ۲۵ فاعل جمله به لحاظ معنایی هم‌ارزش شناسه فعل است، بنابراین حذف فاعل نمی‌تواند خدشه‌ای به درک ما وارد آورد و ما به لحاظ نحوی قادر به درک معنی هستیم. در نمونه ۲۶ نیز حضور فعل «زندگی می‌کند»، امکان درک متمم دری را در جمله فراهم می‌آورد و به راحتی می‌توان دریافت که جمله دارای حرف اضافه «در» است که حذف شده است. این مطلب که ما بر حسب روابط نحوی میان واحدهای هم‌نشین می‌توانیم این دو جمله را درک کنیم و درک این دو نمونه متفاوت از درک جملات ۲۷ و ۲۸ است، با در نظر گرفتن رویکرد ادراکی مد نظرمان، معتبر و صحیح نمی‌نماید. با در نظر گرفتن آنچه در باب مفهوم «کاهش» در اینجا مطرح کردیم، حال اجازه دهید به بررسی رابطه میان «مجاز» و «کاهش» بپردازیم و معلوم کنیم که آیا آنچه از دیرباز در باب فرایند مجاز مطرح شده است، کاملاً در قالب فرایند کاهش قابل تبیین است یا خیر.

رابطه مجاز با کاهش

بر اساس آنچه تاکنون گفته شد و به کمک نمونه‌های متعددی که تا به اینجا مطرح گردید، چنین می‌نماید که بتوان مجاز را نوعی فرایند کاهش به حساب آورد و از این طریق، در سنت مطالعه مجاز تغییری بنیادین اعمال کرد. همان‌طور که اشاره کردیم که در سنت مطالعه فرایند مجاز، همواره نوعی نگرش واژگانی بر چگونگی امکان کاربرد واژه الف در معنی دو واژه الف و ب بر حسب مجاورت حاکم بوده است. در سنت مطالعه ایرانیان، به دلیل دقت و ظرافت در تعیین انواع علاقه‌ها و طبقه‌بندی مجازها، برخی از این طبقات در هم‌پوشی با هم قرار می‌گرفتند؛ و در مقابل، در سنت مطالعات غربیان، این عدم دقت به طبقه‌بندی نامنسجمی از انواع مجاز انجامیده است. حال اجازه دهید، بار دیگر به سراغ نمونه‌هایی برویم که بتوانند تنوعی از مجازها و علاقه‌ها را معرفی کنند و سپس آغازگر بحثی باشند که بتواند معلوم کند، چه ارتباطی میان فرایند مجاز و فرایند کاهش وجود دارد. در این بخش بر حسب آنچه درباره فرایند کاهش گفته شد، نمونه‌هایی را مطرح خواهیم کرد که بتوانند بر حسب انواع کاهش، ما را به هدف اصلی بحث حاضر برسانند.

الف. کاهش ظرف

۲۹. برو [دیس] پلو رو بگذار سر میز.

۳۰. آن [پیت] نفت رو بیار، بریزیم توی بخاری.

با توجه به نمونه‌های ۲۹ و ۳۰، ما با شرایطی سروکار داریم که در سنت مطالعه صناعات ادبی و بررسی مجاز، تحت عنوان **ذکر مظلوف و اراده ظرف** معرفی شده‌اند. در چنین شرایطی، در همین سنت، بحث بر سر علاقه «ظرف و مظلوف» است. همین دیدگاه در سنت مطالعه غریبان نیز به چشم می‌خورد، آن هم با این تفاوت که آن‌ها از کاربرد مظلوف به جای ظرف سخن به میان می‌آورند. حال، به نمونه ۲۹ توجه کنید. ما برای درک «پلو» در معنی «دیس پلو» احتمالاً نباید نیازی به واحد یا واحدهای همنشین داشته باشیم، در حالی که در این جمله، گذاشتن پلو بر روی میز می‌تواند ما را به این درک برساند که مسئله بر سر ظرف پلو است و نه خود پلو. به عبارت ساده‌تر، آنچه سبب می‌گردد بر حسب سنت، «پلو» را در معنی «دیس پلو» در نظر بگیریم، واحد یا واحدهای همنشین با آن است. برای درک بهتر این مطلب، به نمونه‌های ۳۱ و ۳۲ توجه کنید:

۳۱. پلو را دم کردم.

۳۲. به پلو زعفران بزن.

در این دو جمله، «پلو» در معنی «ظرف پلو» به کار نرفته است، آن هم به این دلیل که واحدهای همنشین با «پلو» ما را به درک «پلو» در معنی «ظرف پلو» نمی‌رسانند.

ب. کاهش مظلوف

۳۳. [پلوی] این دیس تموم شد، لطفا دوباره پُرش کنید.

۳۴. فضای داخلی [اتاق چقدر بزرگه!

آنچه در جملات ۳۳ و ۳۴ ملاحظه می‌کنیم، در سنت مطالعه صناعات ادبی و بررسی مجاز، تحت عنوان **ذکر ظرف و اراده مظلوف** معرفی شده است. در چنین شرایطی، ما با علاقه «ظرف و مظلوف» روبه‌روئیم. حال، نمونه ۳۳ را در نظر بگیرید. ما برای درک «دیس» در معنی «پلوی داخل دیس» به واحدهای همنشین با این واژه نیاز داریم تا دریابیم که مسئله بر سر پلوی داخل دیس است و نه خود دیس. به عبارت ساده‌تر، این واحدهای همنشین با «دیس» اند که سبب می‌شوند ما این واژه را در معنی «پلوی داخل دیس» در نظر بگیریم. برای درک بهتر این مطلب می‌توان از نمونه‌های ۳۵ و ۳۶ استفاده کرد تا معلوم کنند که هر گاه واژه «دیس» در جمله دیگری به کار رود، الزاماً معنی «پلوی داخل دیس» را برایمان تداعی نمی‌کند.

۳۵. این دیس رو بشور.

۳۶. دیس رو اول خشک کن، بعد بگذار سر جاش.

در جملات ۳۵ و ۳۶، می‌توان به درستی دریافت که «دیس» در معنی «پلوی دیس» به کار نرفته است. در واقع، واحدهای همنشین با «دیس» ما را به درک «دیس» در معنی «پلوی دیس» نمی‌رسانند.

ب. کاهش کل

۳۷. کتاب [مداد، کتاب، دفتر، خودکار و غیره] هات رو جمع کن، اینجا رو جارو بزنم.

۳۸. کریم [کریم، مداد چشم، رژ و غیره] هات رو از اینجا بردار، میز رو شلوغ کردی.

آنچه در نمونه‌های ۳۷ و ۳۸ ملاحظه می‌کنیم، بر حسب سنت، علاقه کلیت و جزئیت نام گرفته و به شکلی دقیق‌تر، تحت عنوان **ذکر جزء و اراده کل** معرفی شده است. در چنین شرایطی می‌توان با ذکر جزء به صورت جمع یا مفرد چنین شرایطی را پدید آورد. مخاطب جمله ۳۷ با شنیدن «کتاب‌ها» به درک «کتاب، مداد، دفتر و غیره» می‌رسد، آن هم نه به این دلیل که «کتاب‌ها» در معنی «کتاب، مداد، دفتر و غیره» به کار رفته است، بلکه به این علت که «مداد، دفتر و غیره» از جمله کاهش یافته‌اند و ما با توجه به سایر واحدهای هم‌نشین در جمله به چنین درکی می‌رسیم. این که چطور می‌توان ادعا کرد، یکی از معانی «کتاب‌ها»، «کتاب، مداد، دفتر و غیره» نیست، با توجه به نمونه‌های ۳۹ و ۴۰ قابل مشاهده است:

۳۹. کتاب‌های کتابخانه را پس دادم.

۴۰. کتاب‌های مقدس از اعتبار معنوی بسیار زیادی برخوردارند.

ت. کاهش جزء

۴۱. [شیشه] پنجره‌ها لک خیلی لک شده.

۴۲. [جوهر] خودکارم تموم شد، یک خودکار اضافه داری بهم بدی؟

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در جمله ۴۱، واژه «شیشه» از جمله کاهش یافته است. این همان شرایطی است که در سنت مطالعه علاقه‌ها از آن تحت عنوان **ذکر کل و اراده جزء** یاد می‌شود. به عبارت دیگر، در مطالعه سنتی باور بر این است که «پنجره» به‌عنوان یک کل به جای «شیشه پنجره» به مثابه یک جزء در جمله به کار رفته است. بنابراین در این جمله، «پنجره» در معنی «شیشه پنجره» است. با توجه به مطالبی که در اینجا مطرح کردیم، می‌توانیم مدعی شویم که بر خلاف این باور سنتی، «پنجره» در معنی «شیشه پنجره» به کار نرفته است، بلکه با توجه به معنی سایر واحدهای موجود در جمله ما درمی‌یابیم که واحد «شیشه» از جمله کاهش یافته است. به عبارت ساده‌تر، آنچه موجب درک این واحد کاهش یافته خواهد شد، نه صرفاً واحد «پنجره»، بلکه واحد «لک شده» نیز هست، آن هم در شرایطی که مخاطب بداند آنچه از کل پنجره می‌تواند «لک» بشود، «شیشه» آن است. همین اتفاق در مورد نمونه ۴۲ نیز رخ داده است. با در نظر گرفتن جمله ۴۱، می‌توانیم نمونه‌هایی را به‌عنوان مثال مطرح کنیم تا نشان دهیم که واژه «پنجره» نمی‌تواند به تنهایی در معنی «شیشه پنجره» کاربرد داشته باشد:

۴۳. پنجره‌ها لک زنگ زده.

۴۴. پنجره انباری‌مان آلومینیومی است.

آنچه در جملات ۴۳ و ۴۴ در ارتباط با معنی «پنجره» درک می‌کنیم، کاملاً متفاوت از چیزی است که در نمونه ۴۱ مشاهده کردیم، زیرا در این نمونه‌ها واحدهای هم‌نشین با واژه «پنجره» نمی‌توانند شرایطی را پدید بیاورند که ما از «پنجره» به درک «شیشه پنجره» برسیم.

ث. کاهش علت

۴۵. یک ضربه [پا] زدم به توپ، رفت به آسمون.
۴۶. چه طنین [صدای] دلنوازی داری.
- جمله‌های ۴۵ و ۴۶ نشان دهنده نوعی از مجازند که بر حسب سنت، علاقه سببیت نامیده می‌شده است. به عبارت دقیق‌تر، در این نمونه‌ها **ذکر معلول و اراده علت** رخ داده است؛ شرایطی که در آن معلول در جمله بیان می‌شود تا معنی علت را متبادر کند. این که ما باور داشته باشیم مثلاً «ضربه» در جمله ۴۵ در معنی «ضربه پا» به کار رفته است، تحلیل درستی نیست و این نکته را می‌توان با توجه به نمونه‌های ۴۷ و ۴۸ دریافت. این واحدهای همنشین با «ضربه» اند که ما را به درک «ضربه پا» می‌رسانند؛ در جمله‌های ۴۷ و ۴۸ به دلیل اینکه بافت جمله‌ها متفاوتند ما معنی متفاوتی را از «ضربه» درمی‌یابیم:
۴۷. در اثر تصادف، ضربه مغزی شد.
۴۸. رفیقم چنان ضربه‌ای بهم زد که ورشکست شدم.
- اگر قرار باشد ذکر انواع این کاهش‌ها را بر اساس آنچه بر حسب سنت در قالب «علاقه» معرفی شده‌اند، همچنان ادامه دهیم، باید به نمونه‌های متعددی اشاره کنیم که به دلیل محدودیت حاکم بر نگارش مقاله، در اینجا صرفاً به ذکر نام آنها و تنها یک نمونه از هر کدام بسنده خواهیم کرد. در جملات ۴۹ تا ۵۷ به ترتیب شاهد «کاهش معلول»، «کاهش لازم»، «کاهش ملزوم»، «کاهش شیء برخوردار از جنس»، «کاهش مکان»، «کاهش مایکون»، «کاهش خاص»، «کاهش مضاف‌الیه»، و «کاهش مضاف» هستیم:
۴۹. [نگاه] چشمات رو از ماشینم بردار.
۵۰. بو [جوراب] پات خفه‌مون کرد، برو عوض کن.
۵۱. برو [شعله] گاز رو خاموش کن.
۵۲. علی در مسابقات کشتی [مدال] برنز گرفت.
۵۳. نون [در آینده] رو خوب ورز بده بعد بزنی به تنور.
۵۴. جوجه [در گذشته] مریم، چند تا تخم گذاشته.
۵۵. [سقراط] فیلسوف بزرگ استاد افلاطون بود.
۵۶. در [اتاق] را ببند، بیرون سرد است.
۵۷. [آب] کتری رو خالی کن، دوباره پر کن.
- همان‌طور که اشاره شد، معنی‌شناسان شناختی نیز در قالب مجاز مفهومی به معرفی برخی نمونه‌ها پرداختند که آن موارد را نیز می‌توان در قالب انواع کاهش‌ها مورد بررسی قرار داد. جملات ۵۸ تا ۶۱ به ترتیب نمونه‌هایی از «کاهش مأمور»، «کاهش رویداد»، «کاهش تولید»، و «کاهش نهاد/ سازمان» محسوب می‌شوند:
۵۸. [ارتش] شاه عباس، بصره را گرفت.
۵۹. [زلزله] رودبار و بم، خاطرات حزن‌انگیزی را به یادمان می‌آورند.

۶۰. پدرم یک [قرآن] عثمان طاها دارد.

۶۱. [دولت] تهران میزبان همایش کشورهای اسلامی است.

نگارنده نوشته حاضر بر این باور است که کاهش می‌تواند انواع متعددی دیگری نیز داشته باشد که از آن جمله می‌توان به «کاهش واژه شامل»، «کاهش واژه زیرشمول»، «کاهش مالک»، «کاهش ملک»، «کاهش آمر»، «کاهش حرف اضافه»، «کاهش کاربر شیء»، «کاهش سفارش‌دهنده»، «کاهش سفارش»، «کاهش تولیدکننده»، «کاهش قید» و «کاهش فعل» اشاره کرد. ملاحظه می‌کنید که فرایند «کاهش»، موارد بسیار گسترده‌تری را شامل می‌شود که آنچه در قالب انواع مجاز از دیرباز معرفی شده، تنها بخشی از آن به حساب می‌آید. جملات ۶۲ تا ۷۳ به ترتیب نشان‌دهنده هر یک از این نوع کاهش‌هاست:

۶۲. برای مهمانی امشب چند شاخه [گل] رز یا چیزی باید بخرم.

۶۳. درخت‌های [انار و گیلان و غیره] ته باغ میوه دادند.

۶۴. [مالک] خودروی ۲۰۶ به دلیل نیستن کمر بند جریمه شد.

۶۵. [ساختمان] مهندس کریمی هفت طبقه دیگر هم رفت بالا.

۶۶. [به دستور رییس صدا و سیما] مجری شبکه ۳ اخراج شد.

۶۷. اکرم رفته [به] شاهرود.

۶۸. دیروز [راننده] تاکسی دو برابر از من کرایه گرفت.

۶۹. [فرد سفارش‌دهنده] سوسیسی بندری بیاد فیشش رو بگیره.

۷۰. [نان] علی آقا رو خاشخاشی دو رو بزنی.

۷۱. [خودروسازی] فوراً یک ماشین کورسی هم تولید کرده.

۷۲. طوری [آهسته] در گوشم پیچ پیچ کرد که هیچ کس چیزی نفهمید.

۷۳. افسوس [می‌خورم] که دیر شد.

با توجه به مباحث مطرح شده، به روشنی می‌توان ملاحظه کرد که تمامی آنچه در قالب علاقه‌ها در سنت مطالعه مجاز از سوی معنی‌شناسان سنتی ارائه شده است و همه انواع مجاز که از سوی معنی‌شناسان شناختی به دست داده شده‌اند، از طریق فرایند «کاهش» قابل تبیین است؛ به این معنی که تمامی این موارد اساساً از تبیین یکسانی برخوردارند. به عبارت ساده‌تر، آنچه بر حسب سنت به‌عنوان انواع «مجاز» معرفی شده است، در واقع چیزی جز عملکرد فرایند کاهش نیست که بر اثر آن، واحد یا واحدهایی از جمله کنار گذاشته می‌شوند و شنونده بر مبنای معنی سایر واحدهای موجود در جمله و با در نظر گرفتن بافت حاکم بر تولید جمله به درک واحد یا واحدهای کاهش یافته می‌رسد. یکی از مهم‌ترین نکاتی که با در نظر گرفتن نمونه‌های متعدد در زبان مطرح می‌شود این است که بر خلاف آرای معنی‌شناسان واژگانی، نه تنها امکان کاهش اسامی در جمله وجود دارد، بلکه حروف اضافه و قیده‌ها نیز ممکن است از جمله کاهش یابند. با توجه به نمونه‌های متعدد و گوناگون در زبان فارسی می‌توان مدعی شد که ما اساساً چیزی به نام مجاز در قالب سنتی‌اش نداریم؛ به عبارت دیگر، نمی‌توانیم به وجود مجاز همزمانی قایل باشیم.

پرسشی که در اینجا امکان طرح می‌یابد این است که اگر قرار باشد ما تمامی انواع مجازهایی را که تا کنون معرفی شده‌اند «کاهش» بدانیم، در این صورت آیا اساساً چیزی به نام مجاز وجود دارد یا خیر؟ بدون تردید، بحث در باب این پرسش، پژوهش مجزایی را می‌طلبد و در این مختصر مجالی برای طرح پاسخ به آن وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

بررسی پیشینه مطالعه مجاز از ابتدا تا به امروز و در قالب رویکردهای معنی‌شناسی واژگانی متعدد نشان می‌دهد که این فرایند همواره در قالب کاربرد واژه‌ای به جای واژه دیگر یا در معنی غیر حقیقی‌اش و بر مبنای «مجاورت» معرفی شده است. به کمک نمونه‌های متعددی که از زبان فارسی در این نوشته به دست داده شد، نشان دادیم که آنچه برحسب سنت «علاقه» نامیده شده و انواع مجاز مفهومی که از سوی معنی‌شناسان شناختی ارائه شده است، چیزی جز عملکرد فرایند «کاهش» نیست؛ فرایندی که در آن، واحد یا واحدهایی از جمله کنار گذاشته می‌شوند، اما همچنان امکان درک‌شان برای مخاطب وجود دارد. نکته حائز اهمیت این است که «کاهش»، گستره بسیار وسیع‌تری از جمله‌ها را نسبت به آنچه در قالب انواع مجاز معرفی شده، در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر، آنچه بر حسب سنت تا به امروز «مجاز» نام گرفته است، تنها بخشی از گستره عملکرد فرایند «کاهش» به حساب می‌آید. به این ترتیب، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که بر خلاف نگرش سنتی، ما اساساً نمی‌توانیم به وجود مجاز همزمانی قایل باشیم.

منابع

- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، بیان و معانی، تهران: فردوس.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۴)، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد اول: نظم (چاپ دوم)، تهران: سوره مهر.
- صفوی، کورش (۱۳۸۹)، سرگردان در فلسفه ادبیات، تهران: انجمن شاعران ایران.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱ الف)، نگاهی تازه به فرآیند مجاز در زبان ادب فارسی، نوشته‌های پراکنده؛ دفتر اول، معنی‌شناسی، تهران: نشر علمی، صص. ۸۷-۱۱۲.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱ ب)، آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی، تهران: نشر علمی.
- عباسپور، هومن (۱۳۷۶)، حذف، فرهنگنامه‌ی ادب فارسی (۲)، انوشه، ح. (سرپرست)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص. ۵۲۵-۵۲۶.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸)، زیباشناسی سخن پارسی، ج ۲، بیان، تهران: مرکز.
- Brown, Edward Killoran and Miller, James E. (2013), The Cambridge Dictionary of Linguistics, Cambridge University Press.

- Esnault, Gaston (1925), *Métaphores occidentales: essai sur les valeurs imaginatives concrètes du français parlé en Basse-Bretagne comparé avec les patois, parlers techniques et argots français*, Paris: Presses Universitaires de France.
- Evans, Vyvyan (2006), Lexical concepts, cognitive models and meaning construction, *Cognitive Linguistics* 17-4, pp. 491-534.
- Evans, Vyvyan (2009), *How Words Mean*, Oxford: Oxford University Press.
- Evans, Vyvyan and Green, Georgia M. (2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh University Press.
- Geeraerts, Dirk (2010), *Theories of Lexical Semantics*, Oxford: Oxford University Press.
- Jackendoff, Ray (2002), *Foundations of Language: Brain, Meaning, Grammar, Evolution*, Oxford University Press.
- Jakobson, Ray (1971), The Metaphoric and Metonymic Poles, R. Jakobson and M. Halle (eds), *Fundamentals of Language*, The Hague: Mouton. 2, pp. 90-96.
- Lakoff, George and Johnson, Mark (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago: University of Chicago Press.
- Nyrop, Kristoffer (1901-34), *Ordenes liv*, Copenhagen: Gyldendalske Boghandel Nordisk Forlag.
- Paul, Hermann (1920), *Prinzipien der Sprachgeschichte*, Halle: Niemeyer, 5th edn.
- Waag, A. (1908), *Bedeutungsentwicklung unseres Wortschatzes: Ein Blick in das Seelenleben der Wörter*, Lehr: Schauenburg, 2nd edn.